

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



نظری بر عرصه‌ی حیات انسان از منظر توحید افعالی

دعا

یکی از پرسش‌های مهمی که در پی بحث از خیر بودن هرآنچه خداوند برای فرد پیش آورده است، مطرح می‌شود، درزمینه‌ی دعاست. سؤال این است که اگر آنچه اکنون در زندگی ما وجود دارد و آنچه در آینده پیش خواهد آمد، بهترین است، معنی دعا کردن چیست؟ دعا یعنی، خدایا آنچه را هست، از بین ببر و آنچه را نیست، بیاور. خدایا مریضم، بیماریم را از بین ببر و سالمم کن؛ فقیرم، فقرم را از بین ببر و پولدارم کن؛ بیکارم، بیکاریم را از بین ببر و شغلی به من بده؛ بچه‌دار نمی‌شوم، تنهائیم را از بین ببر و بچه‌دارم کن. دعا یعنی می‌خواهیم آنچه هست نباشد و چیز دیگری که نیست، باشد. اگر آنچه هست بهترین است، و آنچه نیست به این دلیل وجود ندارد که بهترین نبوده، چرا از خدا

بخواهیم بهترین را ببرد و چیز بدی جایش بگذارد؟ براین اساس دعا کردن بی معنی و بی ربط می شود.

از طرف دیگر بساط دعا را به این سادگی نمی توان جمع کرد. خداوند در قرآن بارها به دعا امر کرده است؛ فرموده: **أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**^۱: مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم.

فرموده: **وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ**^۲: و چون بندگانم از

تو درباره‌ی من بپرسند، پس من قطعاً نزدیکم، هنگامی که دعاکننده مرا بخواند، دعایش

را اجابت می کنم. خداوند بندگان را به درخواست فضل خویش امر کرده است: **وَ اسْأَلُوا**

اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ^۳: و از خداوند از فضل او بخواهید. دعا از نظر قرآن سبب اعتنای خداوند به

بندگان است: **قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ**^۴: بگو اگر دعای شما نباشد خدای من چه

توجهی به شما کند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ**^۵: دعا مغز ناب عبادت است. قرآن کریم

دعاهای بسیاری از زبان پیامبران و مؤمنان نقل کرده است و در کتابهای دعا نیز

دعاهای فراوانی از زبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام روایت شده است.

چگونه می توان تعارض بین این دو مفهوم را حل کرد؟

۱. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

۳. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۲.

۴. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۷.

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۰۰.

اگر بخواهیم به پاسخ این پرسش دست پیدا کنیم، باید مقوله‌ی دعا را خوب بشناسیم.

تحلیل دعا

دعا مثل یک مثلث، سه رأس دارد: دعاکننده؛ کسی که از او درخواست می‌کنیم؛ و آنچه از او درخواست می‌کنیم. تحلیل دعا تأمل در این سه رأس است.

به اعتبار کسی که از او می‌خواهیم، یعنی خدا، دعا تنها از خدا خواستن است. در این جمله دو تأکید وجود دارد؛ یکی تنها و دیگری خواستن. دعا، تنها از خدا خواستن است. کسی که یقین دارد غیرخدا کاره‌ای نیست، تنها از خدا می‌خواهد و از غیرخدا نمی‌خواهد. آن که غیرخدا را کاره بداند، تنها از خدا نمی‌خواهد؛ از دیگری هم درخواست می‌کند. دعا به این اعتبار، هماهنگ و منطبق بر بحث ماست؛ اینکه غیرخدا در زندگی ما احدی کاره‌ای نیست. **لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**.

اگر دعای ما تنها از خدا خواستن نباشد، اصلاً دعا نیست و اجابت هم نمی‌شود. کسی که در دل می‌گوید، اگر خدا دعایم را اجابت کند و رئیس اداره هم موافقت کند و آن کارمند هم کارشکنی نکند، کارم درست می‌شود؛ تنها از خدا نمی‌خواهد. چنین کسی به خلق هم چشم امید دارد. دعا تنها از خدا خواستن است.

دعا، خواندن یا گفتن و بر زبان راندن نیست؛ با همه‌ی وجود خواستن است. تشنه‌ای که در بیابانی گرم و داغ درحال جان دادن است، همه‌ی وجودش می‌گوید آب! چشمان کم‌سو شده‌اش، لب‌های خشکیده و ترک‌خورده‌اش، پوست جمع‌شده‌اش، همه‌ی وجودش

۶. صدوق، التَّوْحِيد، پاورقی ص ۶۸.

می گوید آب و طالب آب است؛ لفظ آب تنها بر زبانش جاری نیست. اگر در آن حال بی رمق شود و به خواب هم رود، خواب آب می بیند. این دعاست؛ یعنی خواستن با همه‌ی وجود. بسیاری از دعاهاى ما اصلاً دعا نیست؛ مثلاً دعایی را برای ثواب می خوانیم. شب جمعه دعای کمیل می خوانیم؛ آیا خواسته‌های بلندی که در دعای کمیل است، واقعاً خواسته‌های ماست؟ خیر؛ این دعا را برای ثواب می خوانیم. لذا پس از اینکه دعای کمیل تمام شد، تازه می گویند، باسمک العظیم الاعظم، خدایا هر که قرض دارد؛ هر که خانه ندارد؛ هر که پول ندارد؛ خواسته‌هایشان اینهاست. آن مضامین بلندی که در دعای کمیل است، خواسته‌هایشان نبود؛ برای ثواب خواندند.

دعا، خواستن با همه‌ی وجود است. آیا می توانید انسان تشنه‌ای را که در حال جان دادن است، از فکر آب منصرف کنید؟ هرگز. بسیاری از دعاهاى ما این گونه نیست. شاید بتوان گفت، یک هوس زودگذر است که لحظه‌ای بعد فراموش می شود. کسی که دعای ندبه می خواند؛ با چه حالی گریه می کند و می گوید: **أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ... أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُوا مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ... هَلْ إِلَيْكَ يَا بِنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى^٧**؛ کجاست حسن و

کجاست حسین عليه السلام؟ ... کجاست بقية اللهی که از خاندان هدایتگر جدا نیست؟ ... آیا به سوی تو ای فرزند احمد عليه السلام راهی هست؟ همه‌ی دنیا را دنبال امام زمان عليه السلام می گردد؛ اما دعا که تمام شد، یک دقیقه بعد نگاه کنید؛ چنان با رفیقش نشست است و

٧. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

قهقهه می‌زند! اگر تشنه‌ی ملاقات با امام زمان علیه السلام بود، می‌توانستید حواسش را پرت کنید؟ دعا، خواستن با تمام وجود است که تا خواسته‌اش را ندهند محال است آرام بگیرد. بسیاری از دعا‌های ما خواستن نیست؛ خواندن است. دعا خواندن، دعا نیست. البته بخوانیم هم خوب است. بخوانیم تا بفهمیم در این عالم خواسته‌هایی بزرگتر از خانه و ماشین و زن و بچه هم وجود دارد؛ تا کم‌کم دعا‌هایمان عوض شود و چیزهای بزرگتری بخواهیم. بخوانیم و درعین حال بدانیم که دعا خواندن غیر دعا کردن است. بسیاری از دعا‌هایی که مستجاب نمی‌شود، دعا نیست؛ چون اصلاً خواستن نیست؛ هوسی آنی است که بر زبان می‌رانیم و لحظه‌ای بعد از یاد می‌رود.

دعای ما کلماتی نیست که می‌خوانیم یا بر زبان جاری می‌سازیم؛ خواسته‌ای است که در درون ما وجود دارد و همه‌ی وجودمان تشنه‌ی آن است؛ آرزوهایی است که در زمین دل ما می‌روید. خواسته‌های حقیقی افراد در دعا‌هایشان، تابعی از سطح معرفت و درک و شناخت آنهاست. هرچه فهم و درک انسان بالاتر رود، خواسته‌هایش بزرگتر می‌شود. انسان تا کودک است عروسک می‌خواهد؛ وقتی بزرگ شد خودِ عروس را می‌خواهد؛ تا بچه است ماشین کوکی می‌خواهد؛ وقتی بزرگتر شد دوچرخه می‌خواهد؛ بعد موتورسیکلت و بعد ماشین می‌خواهد. خواسته‌ها و آرزوهای انسان تابعی از سطح فهم و درک اوست. دعا به تناسب سطح فهم و درک انسان به سطوح مختلفی تقسیم می‌شود.

پایین‌ترین و نازل‌ترین سطح دعا، خواسته‌های مشخص دنیوی است؛ مثل اینکه خدایا پول بده؛ شغلی برایم فراهم کن؛ خانه‌ای به من بده.

کسی که این گونه دعا می کند، بدین لحاظ که خواسته‌ی دنیوی خود را نزد خلق نبرده است و فقط از خدا می خواهد، کارش ستودنی و ارزشمند است. اما به لحاظ چیزی که می خواهد، در سطح نازلی است. اگر عارفی شاهد دعای او باشد و بخواهد او را تکانی دهد تا کمی رشد کند، به او می گوید: رفیق! دست شما درد نکند؛ خیلی ممنون که اشتباه خدا را به او تذکر می دهی! خدا نمی دانست برای تو چه چیزی لازم است و اشتباهی به تو فقر داد! به خدا یادآوری می کنی که ببخشید، خدایا اشتباه کرده‌ای؛ باید غنا می دادی! می خواهی معلم خدا شوی و به خدا یاد بدهی و مصلحت خودت را به او بفهمانی؟! خدا مصلحت تو را تشخیص نداد؟ تو بهتر تشخیص دادی و به او می گویی چه چیز برایت لازم است؟ خدای متعال در حدیث قدسی فرمود: **لَا تَعْلَمُونِي مَا يُصْلِحُكُمْ فَإِنِّي أَعْلَمُ بِهِ**؛

نخواهید آنچه را به مصلحت شماست به من بیاموزید؛ من به مصلحت شما داناترم.

دعاکننده در این باره تأمل می کند و می بیند درست است؛ خدا بهتر از من مصلحت مرا تشخیص می دهد. من از کجا بدانم غنا برایم بهتر است یا فقر؟ بیماری برایم بهتر است یا صحت؟ شاغل بودن برایم بهتر است یا بیکاری؟ خدا به مصلحت من آگاه تر است. وقتی این نکته را دریافت و از نظر معرفتی یک درجه بالا آمد، دعایش عوض می شود. در این مرحله هنگام دعا چیز مشخصی نمی خواهد و می گوید: خدایا تو بهتر از من می دانی مصلحت من در چیست؛ همان را که مصلحت من است، عطا کن. *الهی ما را آن ده که آن به.*

بدین ترتیب دعا یک درجه بالاتر رفت؛ اما آن عارف دست‌بردار نیست؛ دوباره به او می‌گوید: ببخشید، دست شما درد نکند؛ خدا مصلحت شما را خبر داشت و نداد؟ بخیل بود؟ یا فقیر بود و نداشت بدهد؟ یا مثل بعضی اشخاص که دوست دارند و لذت می‌برند از اینکه دیگران مدام التماسشان کنند، خواست شما التماس کنی و او لذت ببرد؟! خداوند در همان حدیث قدسی فرمود: **وَلَا أَبْخَلُ عَلَيْكُمْ بِمَصَالِحِكُمْ**: من در آنچه به مصلحت شماست، بخل نمی‌ورزم. خدای متعال منتظر خواست ما نمی‌شود؛ مثل پزشک حاذقی که سراغ یک بیمار بیهوش آمده است؛ بیمار را معاینه می‌کند و سِرْم و دارویش را تزریق می‌کند و منتظر خواستن بیمار نمی‌شود. از همین جهت حضرت ابراهیم علیه السلام به جبرئیل علیه السلام فرمودند: **عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي**^۹: آگاهی خدا به حال من، مرا از درخواست بی‌نیاز می‌کند. در دعاها نیز می‌خوانیم: **إِلٰهِي كَفَىٰ عِلْمُكَ عَنِ الْمَقَالِ وَ كَفَىٰ كَرَمُكَ عَنِ السُّؤَالِ**^{۱۰}: خدایا آگاهی تو بر نیازهایم مرا از گفتن و کرم تو مرا از خواستن، بی‌نیاز می‌کند. پس هرآنچه خدا عطا کرده، بهترین است. خدا برای عطا کردن منتظر سؤال بنده نمی‌شود: **يَا مَنْ يُعْطَىٰ مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً**^{۱۱}: ای کسی که به آن که نه از او درخواستی دارد و نه او را می‌شناسد، از سر مهر و محبت عطا می‌کند. خدا به کسی که نه درخواست زبانی دارد، و نه حتی درخواست وجودی، عطا

۹. مازندرانی، شرح کافی، ج ۱۲، ص ۵۰۸.

۱۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۵۳.

۱۱. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال ماه رجب.

می‌کند. **یا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا**^{۱۲}: ای کسی که پیش از استحقاق انسان، نعمت دادن به او را آغاز می‌کنی. خدا منتظر طلب ذاتی هم نمی‌شود. بنابراین آنچه خداوند هم‌اکنون داده، بهترین است.

دعاکننده تأمل می‌کند و می‌بیند، خدا نه فقیر است و نه بخیل؛ و نه از التماس ما لذت می‌برد و نه برای عطا کردن منتظر درخواست می‌شود. وقتی این نکته را فهمید، یک درجه‌ی دیگر بالاتر می‌رود و درمی‌یابد آنچه خیر من بوده، خدا به‌درستی تشخیص داده و با جود و سخاوت و فضل خود عطا کرده و هم‌اکنون عملی شده است و همین که هست، بهترین چیز است.

در این مرحله دعاکننده فکر می‌کند، اشکال کار کجاست؟ متوجه می‌شود اشکال در همین است که نفهمیدم آنچه دارم، بهترین چیز است؛ اشکال از درون من است؛ نه آنچه در بیرون است. بیرون هرچه هست، بهترین است. لذا دعا را به‌سمت درون خویش برمی‌گرداند. ابتدا با دعا می‌خواست بیرون را درست کند؛ اکنون دریافت که بیرون درست است؛ درون خراب است. می‌اندیشد، من با این تصمیم‌ها و انتخاب‌های آزادی که گرفتم، درونم را خراب کردم؛ باید با دعا درونم را درست کنم. می‌گوید: خدایا به من ایمانی عطا کن که در پرتو آن تو همواره در قلب من حضور داشته باشی؛ یقینی عنایت کن که درک کنم غیر تو کسی در زندگی من کاره‌ای نیست و معرفتی عطا کن که زیبایی مقدرات تو را بفهمم. خدایا مرا از صابران قرار ده؛ از اهل تسلیم، از اهل رضا، اهل شکر و اهل تقوی

۱۲. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، نماز حضرت جعفر علیه السلام.

قرار ده. درصدد برمی آید با دعا درون خود را اصلاح کند و بدین ترتیب دعایش یک درجه بالاتر می آید.

از این بالاتر هم ممکن است و آن وقتی است که درون دعاکننده اصلاح شده و او در دعا می گوید: خدایا نه بیرون و نه درون؛ اصلاً چیزی از تو نمی خواهم. خدایا خودت را می خواهم؛ دیدارت را می خواهم. خدایا لقاات و وصالت را می خواهم.

گر از دوست چشمت بر احسان اوست

تو در بند خویشی نه در بند دوست

خلاف طریقت بود کاولیا

تمنا کنند از خدا جز خدا

ما ز دوست غیر از دوست مقصدی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است

بردار ز رخ پرده که مشتاق لقایم

آرزومند وصالیم خدا را میسند

ما چنین تشنه و دریای کرم مالمال

در دعا از خدا، خود خدا را می خواهد؛ چیز دیگری نمی خواهد. در نتیجه چیزی که

می خواست، همان کسی شد که از او درخواست می کرد؛ یعنی دو رأس مثلث دعا بر هم

منطبق شدند و مثلث به یک خط تبدیل شد.

دعای اولیاء

ممکن است این سؤال به ذهن بیاید که اگر رشد معنوی باعث می‌شود انسان جز خدا چیزی نخواهد، چرا در دعاهایی که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام رسیده است، خواسته‌های خیلی مشخص دنیوی هم دیده می‌شود؟ یعنی درجات پایین دعا هم مطرح است؛ خدایا رزق حلال عطا کن؛ خدایا فرزند سالم؛ سلامتی بدن؛ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام که در اوج قلّه‌ی کمال معنوی قرار دارند، چطور چنین دعاهایی کرده‌اند؟ پاسخ را ابتدا در قالب یک مثال بیان می‌کنیم.

می‌گویند، مجنون مدّت‌ها لیلی را ندیده بود و خیلی دلتنگ او بود. لیلی هم در خانه‌ی دربسته‌ای بود و هیچ راهی برای دیدارش وجود نداشت. فکر کرد و راهی برای دیدار لیلی به ذهنش رسید. یک لباس کهنه و کفش پاره پوشید و کاسه‌ای گلی به‌دست گرفت و برای گدایی به راه افتاد. بار اوّل در کوچه‌ها با صدای بلند لباس گدایی می‌کرد. از این کوچه به آن کوچه، تا به کوچه‌ی لیلی رسید. لیلی در خانه صدای مجنون را شناخت. کنار پنجره آمد؛ سری بیرون کرد و دیدار میسر شد. چند روز گذشت و مجنون دوباره دلتنگ لیلی شد. دوباره به راه افتاد و این بار با صدای بلند در کوچه‌ها به گدایی کفش پرداخت تا به کوچه‌ی لیلی رسید. لیلی صدای او را شنید و دوباره سری از پنجره بیرون کرد و دیدار تازه شد. چند روز دیگر باز تشنه‌ی دیدار لیلی شد. در کوچه‌ها راه افتاد به گدایی آب و غذا مشغول شد. بدین منوال هر روز به‌بهانه‌ای لیلی را می‌دید. مجنون درحقیقت نه غذا می‌خواست، نه لباس و نه کفش و نه هیچ متاع دیگری؛ او طالب دیدار لیلی بود و همه‌ی اینها را برای دیدار لیلی بهانه می‌کرد.

اولیاء خدا بزرگتر از آنند که این خواسته‌های کوچک دنیوی آرزویشان باشد؛ مثلاً پول یا غذا و یا لباس بخواهند. پیغمبر خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ و ائمه‌ی هدی ﷺ و حضرت زهراؑ بزرگتر از این آرزوهایند. آنان چنین خواسته‌هایی را بهانه‌ی گفتگو با خدا کردند. دنبال بهانه‌ای می‌گشتند تا سر صحبت را باز کنند. گفتگوی با خدا برای ایشان مهم بود. عاشق از گفتگوی با معشوق لذت می‌برد.

قرآن لذت اولیای الهی از گفتگوی با پروردگار را در پاسخ طولانی حضرت موسیؑ به خداوند آشکار می‌کند؛ آنگاه که خداوند از ایشان می‌پرسد: **مَا تِلْكَ بَیْمِینِكَ يَا مُوسَى!** موسی/ این چیست در دست توست؟ حضرت موسیؑ به‌جای اینکه در یک کلمه بگویند عصا، این‌گونه پاسخ می‌دهند: **هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّؤُا عَلَیْهَا وَ اَهْشُ بِهَا عَلٰی غَنَمِيْ وَ لِيْ فِيْهَا مَآرِبٌ اٰخِرٰی**^{۱۳}: این عصای من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ درخت می‌ریزم و برای کارهای دیگری هم به آن نیاز دارم. چرا جواب را این‌همه طولانی می‌کند؟ چون از گفتگوی با معشوق ازلی لذت می‌برد و حال که بهانه‌ای برای گفتگو با معشوق به‌دست آورده، سخن را ادامه می‌دهد و طولانی می‌کند. اولیاء خدا از سخن گفتن با خدا لذت می‌برند و هرچیز را بهانه‌ی گفتگو قرار می‌دهند.

البته بلندتر از این هم وجود دارد. ابتدای راه عاشقی، عبد از گفتگوی با خداوند لذت می‌برد و دعا را طولانی می‌کند و تکرار می‌کند. به هر بهانه‌ای با او سخن می‌گوید: خدایا این را بده؛ آن را بده، هرچه به نفع من است بده؛ هرچه خودت دوست داری بده؛ ... تا

۱۳. سوره‌ی طه، آیات ۱۷-۱۸.

اینکه کار به جایی می‌رسد که خدا عاشق این عبد می‌شود و دیگر اوست که از شنیدن سخن بنده‌اش لذت می‌برد. در حدیث آمده است: **إِنَّ الْعَبْدَ الْوَلِيَّ لِلَّهِ يَدْعُوا اللَّهَ فِي الْأَمْرِ؛**

يَنْوِبُهُ فَيَقَالُ لِلْمَلِكِ الْمُؤَكَّلِ بِهِ إِقْضِ لِعَبْدِي حَاجَتَهُ وَ لَا تُعَجِّلْهَا فَإِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ نِدَاءَهُ وَ

صَوْتَهُ^{۱۴}: بنده‌ای از اولیای الهی در امری خدا را می‌خواند؛ خداوند به او توجه می‌کند؛ پس

به فرشته‌ی موکل بر آن امر می‌فرماید: حاجت بنده‌ام را برآور ولی شتاب مکن؛ زیرا من مشتاق شنیدن ندا و صدای اویم. خدا عاشق این بنده است و به ملائکه می‌گوید: فعلاً به او ندهید؛ دوست دارم صدایش را بشنوم؛ بگذارید درخواستش را ادامه دهد. درمقابل، فرد دیگری است که خدا او را دوست ندارد و تا می‌گوید خدایا بده، خدا امر می‌کند: زود به او بدهید و ساکتش کنید؛ نمی‌خواهم صدایش را بشنوم.

بنابراین اولین نکته در پاسخ سؤال مورد بحث این است که خواسته‌های مشخص و جنبه‌های دنیوی و مادی که در دعاهای ائمه عليهم السلام وجود دارد، بهانه‌ای برای گفتگو با خداست؛ اصل خواسته‌ها مطلوب ایشان نیست.

دومین نکته این است که نفس اقرار به کاستی و نیستی و ضعف و فقر خویشتن و اعتراف به غنا و قدرت و کمال خداوند موضوعیت دارد. لذا اولیاء درصدد رسیدن آنچه در دعایشان درخواست کردند، نبودند؛ می‌خواستند بگویند، من در همه‌ی مراتب وجودم نیازمندم و تو در همه‌ی مراتب هستت غنی و بی‌نیازی. آنها در همه‌ی مراتب وجود خویش این نیاز را ابراز می‌کنند؛ من گرسنه‌ام و تو رزاقی؛ من فقیرم و تو غنی هستی؛ من

۱۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۴.

سائلم و تو معطی هستی؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات خویش در مسجد کوفه همین را به خدا عرضه می‌دارند: **مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ! أَنْتَ الْمَوْلَىٰ وَأَنَا الْعَبْدُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَىٰ؟** ^{۱۵}...: سرور من، ای سرور من! تو سروری و من بنده و آیا کسی جز سرور به بنده رحم می‌کند؟ در همه‌ی مراتب وجودیش، حتی در مراتب ظاهری، نیاز خود و غنای خداوند را اظهار می‌کند. می‌خواهد بگوید، خدایا من درهمین مرتبه‌ی ظاهری هم نیازمند توام.

امیدواریم خداوند متعال روزی کند و در مسجد کوفه در محراب امیرالمؤمنین علیه السلام این مناجات را بخوانیم.

دعای حاوی طلب لقاء و وصال الهی می‌تواند مستجاب شود؛ اما استجاب آن چگونه است؟ مگر ما با خدا فاصله‌ای داریم که باید طی شود تا به او برسیم؟ مگر خداوند نفرمود: **إِنِّي قَرِيبٌ** ^{۱۶}: من نزدیکم؟ در مناجات سحرهای ماه رمضان می‌خوانیم: **أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبٌ الْمَسَافَةِ** ^{۱۷}: هرکس به‌سوی تو سفر کند راهش نزدیک است. مگر خدا پرده‌ای برای خود کشیده است که باید برافتد تا دیده شود؟ در همان مناجات می‌خوانیم: **أَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَن خَلْقِكَ**: تو حجابی در برابر آفریدگانت بر خود نکشیده‌ای.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

۱۵. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال مسجد کوفه.

۱۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

۱۷. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی.

آنچه مانع وصال و لقاء و دیدار حق است، خودبینی است. تا وقتی خودت را می بینی، خدا را نمی بینی. تا وقتی خودت در میانه ای، به لقاء و وصال خدا نخواهی رسید. شرط اجابت این دعا این است که انسان خودش را نبیند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **لا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ غَيْرُ خَلْقِهِ**^{۱۸}: بین خدا و آفریدگانش حجاب و مانعی جز خود آفریدگان نیست. اجابت این دعا موکول به این است که خود در میان نباشند. اجابت این دعا یعنی *حافظ ازمیان برخیز*؛ یعنی رسیدن به مرتبه ی فنا؛ یعنی خود را ندیدن. وقتی دعاکننده به مرتبه ی فنا رسید، دعا اجابت می شود.

آنجا دیگر دعاکننده ای در میان نیست و یکی از دو نقطه ی باقیمانده از دعا نیز از بین رفته است؛ لذا دعایی هم نیست. دعا تا این آستانه ادامه دارد و پس از آن دعایی نیست؛ مگر اینکه دعاکننده به بقای بعد از فنا و صحو بعد المحو نائل شود که در آنجا دعا با محتوایی دیگر آغاز می شود.

عدم مغایرت دعا با این باور که هر چه شده و خواهد شد، خیر است.

باتوجه به آنچه در زمینه ی دعا گفته شد، این عقیده که آنچه در بیرون و در زندگی ماست، بهترین است، فقط با نوعی از پایین ترین انواع دعا مغایرت دارد و دست ما را از این نوع دعا می بندد؛ یعنی دعای کسی که وقایع و شرایط بیرونی را عیبناک و دارای کاستی می پندارد و می خواهد با دعا آن را اصلاح کند. اگر شخص به این باور رسید که آنچه در بیرون است، بهترین است، چنین دعایی نخواهد کرد؛ اما این بدان معنا نیست که

۱۸. صدوق، التوحید، ص ۳۰۸.

بساط دعا جمع می‌شود. از آن‌پس جهت دعا را از بیرون به درون برمی‌گرداند و درصدد برمی‌آید درونش را با آن اصلاح کند. در مرتبه‌ی بالاتر دعا را اوج می‌بخشد و خواستار لقاء و وصال خود خدا می‌شود. بین مراتب بالای دعا با این‌باور که آنچه در بیرون است، بهترین است، هیچ مغایرتی وجود ندارد.

چگونگی اجابت دعا با وجود خیر بودن آنچه پیش از دعا وجود دارد.

اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که دعاهایی که خدا اجابت می‌کند چگونه است؟ اگر وضع موجود زندگی ما بهترین است، پس چرا خدا دعاها را اجابت می‌کند؟ آیا بهترین‌ها را برمی‌دارد و چیز بدی جایش می‌گذارد؟

ابتدا باید دید، علی‌رغم همه‌ی قول‌های محکم خداوند که، **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**^{۱۹} و **أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ**^{۲۰}، حقیقتاً چه تعداد از دعاهای ما اجابت می‌شود؟ واقعیت این است که بسیاری از دعاها اجابت نمی‌شود؛ چون آنچه هوس کرده‌ایم و در دعا خواسته‌ایم، به مصلحت ما نبوده و ضرر دارد. خدای متعال هم ما را دوست دارد و خواهان مصلحت ماست؛ لذا آنچه را در دعا خواسته‌ایم نمی‌دهد.

فردای قیامت که پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق آشکار می‌شود، انسان‌ها بیش از آنچه برای دعاهای اجابت‌شده‌ی خود شاکر خدا هستند، برای دعاهایی که خدا اجابت نکرد، شاکر می‌شوند. می‌گویند: خدایا سپاس! آنچه را ما مصرانه از تو می‌خواستیم و برای

۱۹. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.

۲۰. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

اجابتش آن همه گریه کردیم و نذر کردیم و نماز حاجت خواندیم و دخیل بستیم و ...، اگر داده بودی چه بلایی بر سرمان می آمد.

چه خوب است که خداوند بسیاری از دعا‌های ما را اجابت نمی کند. البته این به لحاظ خواسته‌ی ماست؛ اما به لحاظ خود دعا، روز قیامت خداوند چنان عطا‌های بزرگی به برخی می دهد که آنها شگفت زده می گویند: خدایا ما کاری نکرده ایم که متناسب با این عطایا باشد. خداوند پاسخ می دهد: به جای آن دعایی که کردی و چون به مصلحت تو نبود، اجابت نکردم، این را در آخرت برایت در نظر گرفتیم. آن بنده می گوید: خدایا کاش دعا‌های دیگرم را نیز اجابت نکرده بودی! اما باین حال برخی از دعاها اجابت می شوند؛ این اجابت‌ها چگونه است؟

اجابت دعا

خواسته‌هایی که اجابت می شوند، دو دسته اند؛ خواسته‌های دنیوی و خواسته‌های معنوی. اجابت خواسته‌های دنیوی از سه حال خارج نیست.

۱. اجابت خواسته‌های دنیوی

الف. حالت اول این است که آنچه قبل از دعا وجود داشت، مناسب‌ترین چیز با حال درونی فرد بود؛ اما او سراغ دعا و گفتگوی با خداوند و نیایش و عبادت رفت و نفس نیایش، حال درونی او را تحت تأثیر قرار داد و درونش عوض شد. اقتضای حالت روحی و درونی جدید آن است که خداوند در بیرون هم چیزی متناسب با حال درونی جدید ایجاد

کند. گاهی، تصادفاً و نه همیشه، آنچه متناسب با حال درونی جدید فرد است، همانی است که در دعا خواسته بود. فرد گمان می‌کند، چون او خواست، خداوند عطا کرد؛ درحالی که چنین نیست. چون حال درونی جدید او متناسب با آن خواسته است، خدا آن را عطا فرمود. اگر حال درونی جدید متناسب با آن خواسته نباشد، خدا چیز دیگری عطا می‌کند. این شکل اول استجاب است که در اثر دعا حال درونی عوض می‌شود و اقتضای یک حادثه‌ی بیرونی جدید را می‌کند و تصادفاً حادثه‌ی بیرونی جدید همانی است که فرد در دعا مطرح کرده است. البته تصادفی تلقی شدن برای دعاکننده است که از این‌طرف نگاه می‌کند؛ ولی برای خدا تصادفی نیست.

ب. دومین شکل اجابت دعا وقتی است که کسی چیزی را می‌خواهد یا هوس می‌کند و عرضه می‌دارد خدایا فلان چیز را به من بده؛ و چند دقیقه بعد به‌دستش می‌رسد. او خود را مستجاب‌الدعوه می‌پندارد که تا بر زبان آورد به او عطا شد؛ درحالی که این هیچ ربطی به دعای او ندارد. چیزی از قبل مقدر شده بود و در راه بود؛ وقتی به نزدیکی او رسید، هوس کرد و گفت: خدایا بده؛ و پنداشت که این عطا اثر دعای او بوده است. نکته‌ی بالاتر اینکه هوس و خواسته‌ی او چندان تصادفی نبود. ناخودآگاه او بوی چیزی را که در مسیر مقدرات الهی به او نزدیک می‌شد استشمام کرد؛ و آن خواست در او پدید آمد و در پی آن، دعا کرد.

فرض کنید شما صبح تا ظهر سر کلاس بودید. سپس از دانشکده به‌سمت خانه می‌روید و بسیار گرسنه‌اید. وارد ساختمان منزلتان می‌شوید و از پلکان به‌سمت طبقه و

آپارتمان خود حرکت می‌کنید. در این حال بوی غذایی را که خیلی دوست دارید در ساختمان استشمام می‌کنید و با همه‌ی وجود هوس می‌کنید و می‌گویید: کاش ما هم امروز این غذا را داشتیم. این خواست یا دعا به دل شما می‌آید؛ به آپارتمان خود که می‌رسید و در را باز می‌کنید، می‌بینید بوی غذایی که آن خواسته را در شما ایجاد کرده بود، از خانه‌ی خودتان بوده است. یعنی این آرزو اثر وجود آن غذا در خانه‌ی شما بود. اول اجابت شده بود، بعد دعا در شما ایجاد شد و دعا از آثار آن اجابت بود.

نکته اینجاست که اول اجابت است، بعد دعا. همیشه می‌گویند، دعا کنید تا خدا اجابت کند؛ اکنون معلوم شد چون خدا اجابت کرده بود، دعا در فرد ایجاد شد. قرآن کریم هم به این نکته اشاره دارد و می‌فرماید: **أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ**. اول فرمود، **أَجِيبُ**: اجابت می‌کنم، دعای دعاکننده را و بعد فرمود: **دَعَانِ**: وقتی مرا بخواند. ابتدا اجابت را مطرح کرد و سپس دعا را؛ یعنی اول اجابت است، بعد دعا.

ج. سومین حالت برآورده شدن خواسته‌های دنیوی چندان شیرین و مطلوب نیست. کسی دعا و آرزویی دارد و سال‌ها آن را از خدا می‌خواهد. چند سال دعا می‌کند؛ گریه می‌کند؛ نماز حاجت می‌خواند؛ در قنوت نماز شب می‌گوید؛ دعای توسل؛ زیارت؛ دخیل؛ ... اما خدا به او نمی‌دهد؛ چون برایش ضرر دارد. وقتی دعایش اجابت نمی‌شود، کم‌کم میانه‌اش با خدا به هم می‌خورد و از خدا دلخور و رنجیده‌خاطر می‌شود.

برای مثال، چندی پیش دانشجویی نزد من آمد و با حالتی بسیار عصبانی گفت: دیگر نه من و نه خدا؛ دو سه روز است که نماز هم نمی‌خوانم. خیلی دلخور بود. گفتم: چه

شده؟ گفت: چند سال است فلانی را دوست دارم و از خدا می‌خواهم؛ ولی به من نمی‌دهند؛ من هم ازین پس نماز نمی‌خوانم. به قدری دلش سوخته بود که گریه کرد. ابتدا با او شوخی کردم و گفتم: چقدر بی‌رحمی! می‌دانی این چند روز که نماز نخوانده‌ای خدا از گرسنگی چه کشیده است! خواستم متوجه شود خودش از نماز بهره می‌برد و خدا به نماز او احتیاج ندارد تا برای در تنگنا قرار دادن خدا و تلافی بی‌پاسخ گذاردن درخواست خود، او را عبادت نکند. البته وقتی صحبت کردیم و فهمید آنچه خدا کرده بهترین و نافع‌ترین کار در حق او بوده است، مشکلش حل شد و خودش از غصه خوردنش و نحوه‌ی تلافی کردنش خنده‌اش گرفت.

گاهی اوقات انسان میان‌ه‌اش با خدا به هم می‌خورد. می‌گویند، خدایا مگر نگفتی خلف وعده نمی‌کنم؟ **لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ**^{۲۱}؛ اما گویا چندان به وعده‌هایت پایبند نیستی! گفتی دعای شما را اجابت می‌کنم؛ من این‌همه دعا کردم؛ پس چرا نمی‌شنوی؟ چرا ناله‌هایم در دلت اثر نمی‌کند؟ این‌گونه رابطه‌ی بنده با خدا تیره می‌شود. خدا می‌بیند این بنده بر سر دوراهی است. اگر خواسته‌اش را بدهد، ضرر می‌کند و اگر ندهد، کافر می‌شود و از خدا دست می‌کشد. عقل می‌گوید، باید به ضرر کمتر تن داد تا ضرر بزرگ برطرف شود. بدیهی است که کافر شدن ضرر بیشتری دارد. اینجا خداوند خواسته‌ای را که ضرر دارد و چند سال بود به او نمی‌داد، عملی می‌کند. این بنده هم شاد می‌شود و با خدا آشتی می‌کند و از کفر نجات پیدا می‌کند.

۲۱. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۶.

چند صباحی می‌گذرد و کم‌کم ضررهای آن خواسته آشکار می‌شود. آنگاه روزی هزار بار خودش را لعنت می‌کند که این چه بود خواستم؟! خدایا برای همین نمی‌دادی؛ من چه بنده‌ی بدی بودم که نفهمیدم و لجاجت به خرج دادم. این هم حالت سوم است که خداوند چیزی را که ضرر دارد، برای جلوگیری از ضرر بالاتر عملی می‌کند. این در مواردی است که خواسته‌های مشخص دنیوی اجابت می‌شود و آنچه دعا کردیم به دست ما می‌رسد.

۲. اجابت خواسته‌های معنوی

اجابت درخواست‌های معنوی دو حالت دارد. برای مثال کسی خالصانه دعا می‌کند که خدایا تعطیلات نزدیک است؛ زیارت حرم امام رضا علیه السلام را نصیبم کن. در حالت اول خدای متعال می‌بیند، اجابت این دعا هیچ تبعات منفی ندارد. بنابراین اجابت می‌کند و دعاکننده موفق می‌شود به مشهد برود و زیارت خوبی می‌کند و برمی‌گردد.

در حالت دوم خداوند می‌بیند، این بنده خالصانه دعا می‌کند؛ اما عملی شدن خواسته‌ی او تبعات منفی دارد. مثلاً در حرم امام رضا علیه السلام ایستاده است و با حال معنوی خوشی زیارت می‌کند؛ از صمیم دل مناجات می‌کند و اشک می‌ریزد؛ از قضا استاد او هم به زیارت آمده و همان لحظه‌ای که او در حال مناجات است، وارد حرم می‌شود و چشمش به او می‌افتد. این شخص احساس می‌کند چندان بد نشد! استاد من را در خوب حالتی دید. شاید کمی هم سرک بکشد تا بهتر دیده شود. اینجا، هم ثواب زیارت را از دست می‌دهد، هم گناه ریا برای او نوشته می‌شود.

خداوند همان دم که او خالصانه دعا می کند و طالب زیارت است، این صحنه را می بیند و می داند که دعایش خالصانه است و قصد ریا ندارد. بنابراین بی آنکه خواسته اش را عملی کند، اجر زیارت را به او می دهد؛ یعنی سازندگی معنوی و درونی زیارت را در او ایجاد می کند.

گاهی اوقات اگر خواسته های معنوی ما عملی شود، غرور و عُجب پیدا می کنیم و دچار تبعات منفی این جهانی یا آن جهانی می شویم؛ لذا خداوند آن خواسته را عملی نمی کند؛ ولی اجر آن را به ما عطا می کند.

پرسش: آیا این دعاها قرآنی در همین راستا معنی می دهد؟ **رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا**^{۲۲}: پروردگارا دل های ما را پس از اینکه هدایتمان کردی منحرف مکن؛ **رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ**^{۲۳}: پروردگارا و آنچه بدان طاقت نداریم بر ما تحمیل مکن.

پاسخ: این دو آیه دو معنی متفاوت دارند. گاهی خدای متعال مانع رفتارهای منفی نمی شود و جلوی تبعات آنها را نمی گیرد. فرمود: **فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ**^{۲۴}: پس چون منحرف شدند، خداوند دل هایشان را منحرف کرد. یعنی خداوند جلوی پیامد عمل ما را نمی گیرد و نتیجه ی عمل به ما می رسد. فرمود: **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا**^{۲۵}: در

۲۲. سوره ی آل عمران، آیه ی ۸.

۲۳. سوره ی بقره، آیه ی ۲۸۶.

۲۴. سوره ی صف، آیه ی ۵.

۲۵. سوره ی بقره، آیه ی ۱۰.

دل‌های آنان بیماری‌یی بود، خدا هم بر بیماریشان افزود. بازتاب عمل خودشان را به آنها برمی‌گرداند. **لا تُزِغْ قُلُوبَنَا** به همین معنی است؛ یعنی ما را دچار خذلان نکن؛ خودت به ما توفیق بده و جلوی اشتباهات ما را بگیر. اما آیه‌ی **وَلَا تُحْمَلْنَا** بحث دیگری است و لطافت‌هایی دارد که اکنون وارد نمی‌شویم. در تفاسیر قرآن، مانند تفسیر صافی تألیف فیض کاشانی روایات زیبایی در مورد این آیات پایانی سوره‌ی بقره وجود دارد. شأن نزول این آیات سفر معراج است و هدیه‌ی معراجیه‌ی رسول الله ﷺ است و معانی لطیفی دارد.^{۲۶}

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



۲۶. برای آشنایی بیشتر با مبحث دعا نگاه کنید به: مهدی طیب، ره‌توشه دیدار، ص ۲۲۷-۲۹۰.